

**گفت‌وگو با ابراهیم حقیقی درباره جایگاه زنده‌یاد مسعود سپهر**

# مردی تأثیرگذار

و نوشتن و نشر کتاب از دیگر فعالیت‌های سپهر بود. کتاب‌هایی مثل

«مبانی سواد بصری» که کتاب بسیار مفیدی برای دانشجویان است، کتاب «طراحی هویت بصری جامع» و عناوین دیگر که راهنمای بسببای خوبی برای دانشجویان این رشته است. اما از ماندگارترین کارهایی که انجام داد طراحی فونت یکان است که بسیار آن را می‌بینیم و طراحان زیادی از آن استفاده می‌کنند. اما فعالیت دیگر او که تقریباً برای اولین بار در ایران اتفاق افتاد و بسیار موفق و کاربردی بود، طراحی تابلوها و علائم متروی تهران بود. سپهر در این زمینه زحمت بسیاری کشید و روی آن کار کرد و این علائم برای جمعیت شهرنشین بسیار کاربردی، پرمصرف و پرمفعت است». او ادامه داد: «او در طراحی کارت ملی و چند نشان دولتی هم حضور داشت. او از آغاز تأسیس انجمن طراحان گرافیک در انجمن حضور داشت و در تمام جلسات شرکت می‌کرد. این اواخر به عنوان بازرس فعال بود و یکی از دلسوزترین افراد این حرفه در انجمن بود. گاهی اوقات بسیاری از کارها را بدون اینکه خم به ابرو بساورد، یک‌تخته انجام می‌داد. امیدوارم دوستان همکار و عضو انجمن قدرش را بدانند. او هیچ‌گاه هیچ ششماداشتی نداشت و همه مطلع هستند افرادی که در انجمن کار می‌کنند بدون چشمداشت کار می‌کنند و مسعود سپهر در این بیست‌وچند سال از روز اول در انجمن بسیار فعالیت کرد و مفید بود. او در طول عمر پرتمرش نشانه‌های زیادی طراحی کرد که همچنان کاربرد دارند. در طراحی پوستر و حوزه قلم و طراحی فونت همه جا پیشتاز بود و نظرها‌ی حرفه‌ای می‌داد. در کنار همه این موارد نباید از حضور تأثیرگذار او به عنوان یک استاد غافل شد. از روزی که قدم به کنشورش گذاشت، به تدریس مشغول شد و بسیاری از دانشجویانش الان از همکاران ما هستند. او همواره چهره‌ای تأثیرگذار در این حرفه بود. یادش گرامی».

سقوط کرده و اطرافیان از سرورصدا متوجه شدند سرش به پله‌ها اصابت کرده و شکافته و خونریزی کرده بود و حتی با وجود عمل جراحی که انجام شد به کام رفته بود و نجات پیدا نکرد». حقیقی در بخش دیگری از صحبت‌هایش گفت: «مسعود سپهر از معهود طراحان گرافیکی بود که تحصیل گرافیک کرد و در مدارس انگلیس درس خوانده بود و مدارک تکمیلی دیگری هم از دانشگاه‌های دیگر مثل فرانسه دریافت کرده بود. او به معنی واقعی کلمه فردی حرفه‌ای بود. وقتی به ایران برگشت، فعالیت دانشگاهی را آغاز کرد



**بهناز شیربانی:** مسعود سپهر، هنرمند پیش‌کسوت طراحی گرافیک روز گذشته ۹ بهمن درگذشت. او که ۲۳ دی‌ماه از بالای پله‌های خانه‌اش به پایین سقوط کرد، دچار ضربه مغزی شده و به محض انتقال به بیمارستان، تحت عمل جراحی قرار می‌گیرد و بعد از جراحی نیز به کما می‌رود. از مسعود سپهر به عنوان ستون اصلی انجمن صنفی طراحان گرافیک یاد می‌شود. او متولد ۱۳۳۵ تهران، فارغ‌التحصیل کالج چاپ لندن ۱۳۵۶ انگلستان و فارغ‌التحصیل برنامه‌ریزی چاپ ۱۳۷۲ پاریس بود.

کتاب «مبای سواد بصری» ترجمه و کتاب «طراحی هویت بصری جامع» نوشته اوست‌که به عنوان مرجع در حوزه طراحی گرافیک در دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. طراحی نشانه، هویت‌های بصری و تایپ‌فیسس از فعالیت‌های حرفه‌ای او در حوزه طراحی است. سپهر همچنین اولین نظام‌نامه گرافیک حرفه‌ای را به رشته تحریر درآورده است. تایپ‌فیس قلم «یکنامه»، «آموزه» و «مُبیین» و طراحی علائم راهنمایی متروی تهران را او طراحی کرده است. او بیش از ۲۰۰ نشانه طراحی کرده است که همگی شناخته‌شده هستند. طراحی کارت شناسایی ملی نیز با هدایت استاد مسعود سپهر انجام شد. همچنین او چهار نشان ملی در سال ۱۳۷۰ طراحی کرد. او عضو کارگروه بازرگری درس ارتباط تصویری دانشگاه‌های کشور بود و سال‌ها در اکثر دانشگاه‌های هنر کشور تدریس کرد. مسعود سپهر سال‌ها عضو هیئت مؤسس انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران بود و در سال‌های اخیر به عنوان بازرس این انجمن فعالیت می‌کرد. او همچنین در مجامع جهانی ایکودی (طراحی دیزاین دنیا) نیز سخنرانی داشت. ابراهیم حقیقی، طراح گرافیک، عکاس و مدیر هنری، درباره حادثه‌ای که منجر به درگذشت مسعود سپهر شد به «شرق» گفت: «دو، سه هفته پیش خبر دادند از پله‌ها

\_\_\_\_\_

**جست‌وجوی توجه‌گرایانه انسان در لابیمنت نهادگرای خود**

# نهاد غریزه‌گرای انسان در توجه‌پذیرش شیطان

\_\_\_\_\_

**بهنام حبیبی:** در پنجاهمین روز از چهل‌ویکمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر، نمایشی از

استان آذربایجان غربی در تالار مولوی تهران به روی صحنه رفت که آوردگاهی بود برای درون خداجوی انسان و نهاد شیطان‌گرای او. نمایش، با گفت‌وگوی پنهانی راهبه‌ای گریخته از طریقت عبادت کلیسایی و دردلدش با شیطان راه‌نشا، آغاز می‌شود. راهبه‌ای که طریقتش به سوی خدا را شاید آن‌طور که باید، روشن نمی‌بیند و تردید، همسفر راهش شده به سوی جادوانگی و کمال. او در آغاز، برای شیطان، از هزار پادشاه که از چشم راست خود را نابینا کرده بودند و هزار پادشاه که از چشم چپ خود را نابینا کرده بودند و همچنین هزار پادشاه که از هر دو چشم خود را نابینا کرده بودند تا خدا را احضار کنند، می‌گوید. پادشاهانی که چشم سر را نابینا کرده بودند تا مگر چشم دل را به دیار معبود بکشایند؛ ولی افسوس که خدا بر جان‌های شیفته‌شان نزول نکرده بود.

شیطان: چه حسی داری وقتی خدا رو می‌بینی؟ راهبه: آرامش، امنیت… سخت‌ترین کار گوش‌دادنه، شنیدن، شنیدن صداش… کمش کردم. راهبه از تهیای‌اش در زندگی به شیطان می‌گوید و شیطان نیز با تمسخر طریق راهبه از او می‌پرسد. شیطان: اگه خداوندترین بندش از این جورری تنها می‌ذاره، دیکه‌وای به حال بقیه… تو دوباره برگشتی، چون تهیایی. شیطان: داروی درمان راهبه از تهیایی را در ازدواج، عاشق‌شده و مادرشدن می‌داند. او به راهبه می‌گوید: وقتی بجهت رو در آغوش بگیری، می‌تونی دوباره حضور خدا رو احساس کنی. این همه آن چیزی است که راهبه، انجامش را زمینی‌شدن و زمینی‌ماندن می‌داند و این دارو را باری می‌داند که بر بال‌های پروازش به سوی کمال‌گرایی، سنگینی خواهد کرد و او را از ادامه طریقتش باز خواهد داشت. دختر دیگری که در پی شادی و نشاط بیشتر در زندگی است، راه کمال خود را در زیارتش می‌داند. او که حارر ریشه‌های ذهنی دینی است، برای بار چهارم به نزد شیطان آمده است و از علاقه زیاد خود به موزیک‌های تند و شاد به شیطان می‌گوید. او حتی از شیطان می‌خواهد تا در رقص و شادی با او همراه شود. شیطان به او نیز نسخه‌ای می‌دهد که بر طبق آن، دختر باید دست به دزدی بزند. دختر با دزدی می‌تواند به خواسته‌های درونی‌اش برسد، با این شرط که دختر، خود از آنچه دزدیده است، بهره‌ای نبرد. این شرط متقابل در برابر دریافت زیبایی بیشتر، حرص و آز بی‌پایان انسان را به تصویر می‌کشد که نه قصد دارد از بهره‌زدی‌اش بکاهد و نه میل به چشم‌پوشی از زیبایی‌طلبی‌اش دارد. شیطان با نگاه در آینه‌ای که در دست دارد، چهره واقعی دختر را می‌بیند و به او می‌گوید: تو خیلی زشتی. مرد دیگری به نزد شیطان می‌آید و از علاقه شدید خود به

کشتن یک کودک شش‌ساله بازگویی می‌کند. او می‌انگارد که با این کار می‌تواند جان فرزند بیمار خودش را نجات دهد. مرد دیگری که تعمیرکار است، به زنان علاقه بسیار زیادی دارد و برای رسیدن به خواسته‌هایش به نزد شیطان آمده است تا از او برآی رسیدن به زنان بیشتر کمک بگیرد. مرد دیگری که یک نفر را کتک زده است، به نزد شیطان می‌آید و از لذت درونی‌اش برای کتک‌زدن دیگران می‌گوید. او از هلا‌دادن شخص دیگری برای شیطان بازگویی می‌کند. او می‌گوید: وقتی کسی رو می‌کشید، قدری از انسانیت تهی می‌شه و حیوانیت جسای اون رو می‌گیره. مرد دیگری از نابیناگردن یک نفر، تنها در ازای دریافت پول، برای شیطان می‌گوید. شیطان نیز برای قدردانی از او، گردنبندی به او هدیه می‌کند. شیطان: آدم‌ها توی کارهایی که فکر می‌کنن هرگز نمی‌تونن انجام بدن، از همه تواناتر. همه آدم‌های داستان به نوعی درصد کسب سودی هستند که اگرچه به زبان‌شان معنایی و محتوایی است، ولی در درون خود، بهره‌ای دنیایی است. دنیایی نه از آن نگاه که مادی است، بلکه در گروه لذت‌های غریزی و حیوانی موجود انسان‌نامست. از اینجا پرسش زیربافت داستان رو می‌نماید و آن اینکه مرز بین خواست حیوانی درون و آرمان کمال‌گرای برون کجاست؟ آیا همه خواست انسان، لذت‌دهنده درون سرکش حیوان‌صفت اوست؟ یا هدف کمال‌گرای خداجویش؟ آیا میل درونی راهبه به ازدواج و خروج از تهیایی، با میل دختر به زیبایی، با میل آدمی دیگر به کشتن یک



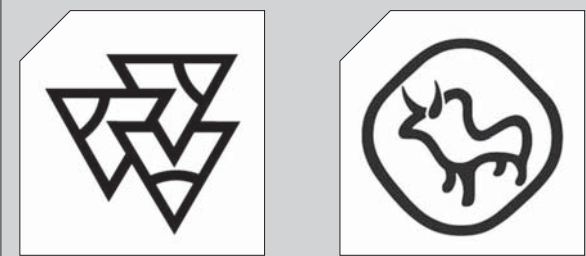
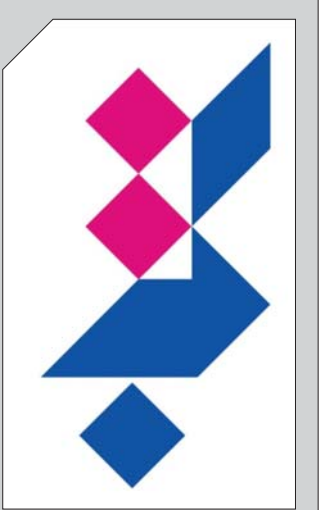
\_\_\_\_\_

**معرفی کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران»**

\_\_\_\_\_

وقتی فرقی‌تیش برای فهم جامعه ایران افزایش می‌یابد که در دل نظریه‌بنادین کتاب درک شود. کاظمی‌پور و گوردوزی با ارجاع به کار پولاتی، جامعه را در یک فضای سه‌ضلعی تصویر می‌کنند؛ دولت، بازار (با اقتصاد) و اجتماع (ص. ۲۷). همه اتفاق‌ها و فرایندهایی که در جامعه رخ می‌دهند، در فضای بین این سه ضلع محصور هستند و از آنها تأثیر می‌پذیرند. نویسندگان تصریح می‌کنند که «کارکرد سامان هر سیستم اجتماعی مستلزم وجود نوعی تعادل و توازن میان سه‌وجهی اجتماع، دولت و بازار است (ص. ۲۲۷) و معتقدند «وقتی اجتماع دچار افول شود، عملکرد اقتصاد و سیاست هم مختل خواهد شد. زیرا ناچار خواهند شد تا منابع بیشتری (زور و زور بیشتری) را صرف بهبود عملکرد خود کنند» (ص. ۲۲۸). من هم معتقدم عقل، به‌مثابه نیرویی که سبب بروز ظرفیت‌های نیکیو انسان و جامعه می‌شود و از بروز خشونت، فقر و تبعیض جلوگیری می‌کند، در توازن بین نیروهای این سه عرصه بروز می‌کند. عقل در این معنا، شناخت با سطحی از دانش اِنباشته‌شده در کتاب‌ها یا مراکز دانش نیست؛ عقل بینش

فردی با دانش سازمانی نیست، بلکه توانایی است که به واسطهٔ آن، هر یک از اضلاع مثلث دولت، بازار و اجتماع قادرند نیروهای مخرب دو ضلع دیگر را به طور نسبی مهار کرده و مانع از سیطره مطلق معیارها و ارزش‌های آن بر دو عرصه دیگر شوند. این معنا از عقل بر این دلالت دارد که برای مثال جامعه و بازار مانع از آن می‌شوند که فقط قدرت سیاسی تعیین‌کننده همه چیز باشد، یا جامعه و سیاست قادرند از سیطره تام ارزش‌های صرفاً اقتصادی، سودآوری یا پول‌بکر سل زندگی جلوگیری



\_\_\_\_\_

باز می‌کنند. روی این گذرگاه‌ها نیز با تکه‌های شکسته آینه‌ترین شده که نمادی جالب از روبه‌روی وجود درونی با خود خویشتن است. درباره نوع اکسپرسیونیستی طراحی صحنه می‌توان حتی به نوع چهارسویه آن نیز فکر کرد. دلیل دوسویه‌بودن میدان بازی تا حدی توجیه نمی‌شود و این پرسش در ذهن ایجاد می‌شود که فضای درونی و ذهنی خانه شیطان می‌تواند دوسویه هم نباشد. نور عمومی صحنه نیز با روشنایی کم و موضعی‌اش، فضای نیمه‌روشن و مرموز بارگاه شیطان را می‌آفریند، اگرچه این نور در ترکیب با رنگ‌های سرخ و تند، به ایجاد هیجان بیشتر برای تماشاگر کمک می‌کند. موزیک صحنه نیز با تکیه بیشتر بر افکت‌های شنیداری الکترونیکی، گامی آوانگار برای کمک بیشتر به فضاسازی درونی برمی‌دارد. طراحی لباس و گریم کاراکترهای لایبرنت، بر پایه بهره‌برداری از پوشش‌های معمول و امروزی است که این خود، به معرفی بیشتر و آسان‌تر شخصیت‌ها کمک می‌کند. تنها خود شیطان، از نوع پوشش و گریم اک‌زجره اکسپرسیونیستی بهره می‌برد تا به حالات درونی و هیجانی روانی او تأکید بگذارد. داستان نمایش لایبرنت، همان‌گونه که از نامش برمی‌آید، روایت یک پیچیدگی به سوی کانون حلزونی حرکتی است که راه دوباره بازگشتن در این مسیر پیچیده را برای انسان کمی مشکوک می‌کند. این لایبرنت، درون تهیای حقیقت‌جوی انسان است که از همان آغاز پیدایش خود، همواره با ترس از تهیایی خود، به دنبال همدم دره‌هایش می‌گشته، زمانی خورشید، ماه و ستارگان را پرستش کرد و زمانی دیگر از سنگ و چوب برای خود معبود تراشید. در این راه برپییج‌وخم کشف، گروهی آفریننده اصلی را یافتند و خدایش نامیدند و گروهی دیگر شیعی دیگر را خدا انکاشتند و به نادرست، تاج ماورایی بر سرش نهادند. نمایش لایبرنت، نگاهی درون‌گرا و پرسش‌گرا دارد به انگیزه‌های گرایش انسان به شیطان و طرح این پرسش‌ش که به‌طور کلی گرایش انسان به باوری قدرتمند به نام شیطان، انگیزه‌های روانی دارد یا انگیزه‌های جنسیتی یا … آنچه در این نمایش مورد کنکاش قرار می‌گیرد، بررسی و واکاوی انسان نهادگراست. انسانی که از دیدگاه روان‌شناسی دارای لایه‌های نهاد غریزه‌گرا، عقل و فراق‌عرا و اخلاق آرمان‌گراست، ولی گویی پس از گذشت این‌همه سال از حیثات و دستپایی به این همه دانش، همچنان در پیج‌وخم مشکلات زندگی‌اش، به نهاد غریزه‌گرایش پناه می‌برد و آنچه موجودی در این می‌یابد که او را شیطان نامیده است، شیطانی که تا به امروز، خود انسان هنوز هیچ مدرکی برای وجود واقعی او ارائه نداده است و برای توجیه اعمال خود، او را موجودیت می‌بخشد. شیطان همچنان به نیرویی مرموز در طریق کشف حقیقت برای انسان اشاره می‌کند، سال‌هاست نخواستیدم. ترس از مرگ، باعث می‌شه تونم بخوایم. من کسی رو دوست ندارم، برای همینه که مرگ هنوز سراغ من نیومده. این همان اکسیری است که شیطان برای راهبه هم تجویز کرده بود؛ اکسیر آرامش‌بخش عشق و دوست‌داشتن. همه آن چیزی که انسان در طول عرض زندگی مادی‌اش از دنیای معنوی برمی‌گیرد و جز آن، در هنگام مرگ هیچ دریافتی از ماده زمینی‌اش را در دست خود ندارد. آیا همه کمال آفرینش هستی همین است؟ عشق؟

و جدالفتادگی و تجربه اشکال مختلفی از تنش‌ها در روابط بین‌فردی و نهادهای روی داده است. نیروی پول و قدرت… مجال بیشتری برای رشد شخصیت‌های مادی‌گرا و قدرت‌طلب فراهم کرده است» (همان). نویسندگان کتاب برای توضیح‌دادن علل کاهش سرمایه اجتماعی – با دو رکن اعتماد و ارتباطات اجتماعی- بر شش دسته علت تأکید می‌کنند: یک. دگرگونی‌های مربوط به اعتقادات و رفتارهای مذهبی؛ دو. تضعیف حیات اخلاقی جامعه به‌عنوان زیرساختی بنیادین برای سرمایه اجتماعی را به عوامل سیاسی منحصر کند؛ اما چهار. تأثیر نابرابری‌ها و اضطراب اقتصادی؛ و پنج. جابه‌جایی‌های جمعیتی داخلی و خارجی (فصول ۶ تا ۱۲). کتاب اگرچه می‌خواهد نشان دهد که «ساختن و تخریب سرمایه اجتماعی حاصل تنها یک بخش از جامعه، یعنی صرفاً حکومت‌ها نیست و همه اجتماع در ساخت و تخریب این نقش دارند» (ص. ۱۰) و نمی‌خواهد همه فرایندها سرمایه اجتماعی را به عوامل سیاسی منحصر کند؛ اما خواننده تیزبین از خود می‌پرسد: فراز و فرود کدام‌یک از پنج دسته عواملی که نویسندگان بر آنها تأکید می‌کنند، بیش از هر علتی، تحت تأثیر قدرت سیاسی، سیاست‌گذاری و نوع و کیفیت حکمرانی در ایران معاصر بوده است؟ خواننده در شرح نویسندگان کتاب نیز می‌تواند ردپای روشن تأثیر قدرت سیاسی بر هر پنج دسته عامل را کم‌وبیش مشاهده کند. کتاب وارد ارائه راهکارهای تقویت سرمایه اجتماعی نیز

می‌شود و آنها را در سه دسته راه‌های عملی کلان، میانه و خرد، صورت‌بندی و ارائه می‌دهد. نویسندگان به مجموعه‌ای از راهکارهای سطح کلان اقتصادی (مرتبط با کاهش نابرابری، افزایش رشد اقتصادی، اشتغال زنان)، فرهنگی و سبک زندگی (مرتبط با حاشیه‌نشینی، ارتباطات جمعی)، سیاسی و حکومتی (مرتبط با فساد اداری، نهادهای صنفی و مشارکت سیاسی)، جمعیت‌شناختی (مرتبط با مهاجرت

کنند؛ و به همین نسبت سیاست و بازار می‌توانند از تسلط تمام‌عیار عواطف، روابط خویشاوندی و تعلقات خانوادگی بر اقتصاد و سیاست جلوگیری کنند. عقل در این معنا، توانایی است که از وضعیت قدرت نسبی جامعه، بازار و حکومت نسبت به یکدیگر حاصل می‌شود. عقل یک وضعیت است و حتی جامعه می‌تواند ذخیره دانش و آگاهی‌اش افزایش یابد، ولی بی‌عقلی در آن بروز بیشتری داشته باشد. این به‌ویژه یک مسئله قرن‌بسیستی و امروزی هم هست. چگونه بزرگ‌ترین فاجع نظیر دو جنگ جهانی یا تخریب محیط‌زیستی گسترده در زمانه‌ای بروز کرده‌اند که بیشترین سطح توسعه علمی و شناختی صورت گرفته است؟ پاسخ را باید در ناکامی جامعه برای مهار نیروهای مخرب سیاست و بازار یافت. در این معنا، زوال عقل را می‌توان به معنای برهم‌خوردن توازن یا تضعیف میزان توازن نسبی موجود میان قدرت سه ضلع جامعه دانست. کاظمی‌پور و گوردوزی اگرچه رویکرد پولاتی به سبب مبالغه‌دهنده جامعه در مینا قرار می‌دهند، اما چنین روایتی از عقل بیان نمی‌کنند؛ باین‌حال دست خواننده برای استنتاج چنین روایتی از کتاب بسته نیست. آنها پس از مختصری کنکاش‌های مفهومی برای تعریف دقیق و بدون پیچیدگی سرمایه اجتماعی، تغییرات آن در جهان را بررسی می‌کنند. بررسی مختصر ولی معنادار تغییرات سرمایه اجتماعی در آمریکا، کانادا، فرانسه، ایتالیا، بریتانیا، آلمان، اسپانیا، استرالیا، سوئد و ژاپن آخرین فصل بخش اول کتاب را تشکیل می‌دهد. نویسندگان سپس وارد تحولات سرمایه اجتماعی در ایران می‌شوند. این بررسی را با تحلیل «بحران اعتماد» شروع کرده و بر اساس تحلیل آمارها در طول پنج دهه معتقدند جامعه ایران در شرایطی قرار گرفته که «نه‌فقط قادر به تولید اعتماد نیست، بلکه در سراثیب سقوط اعتماد قرار گرفته است» (ص. ۱۰۱). آنها معتقدند در شرایط بروز فقدان اعتماد در ضلع جامعه، و سیاست قادرند از سیطره تام ارزش‌های صرفاً غلبه پیدا کرده است. … در سطح فردی هم ترکیبی از بی‌پناهی، انزوا

\_\_\_\_\_

داخلی و خارجی) و عوامل اجتماعی (مرتبط با هویت‌های اجتماعی و به رسمیت شناختن تفاوت‌ها) اشاره می‌کنند. آنها در سطح میانی نیز «احیا و تقویت گروه‌های صنفی و حرفه‌ای» (ص. ۱۲۳) را مدنظر قرار می‌دهند و اگرچه از نهادهای صنفی و گروه‌های سیاسی می‌خواهند تا نقش این نهادها در تقویت سرمایه اجتماعی را مدنظر قرار دهند، اما نمی‌توان انکار کرد که احیا و تقویت آنها به‌شدت متأثر از عملکرد قدرت سیاسی است. تنها توصیه‌های نویسندگان برای سطح خرد و فردی است که تا اندازه زیادی مستقیماً متأثر از عملکرد ضلع قدرت سیاسی نیست و افراد در آن عاملیت و اثر بیشتری دارند. کاظمی‌پور و گوردوزی معتقدند «در جریان انقلاب خاموش ایران هر دو نوع اعتماد رو به افول نهاده» (ص. ۲۵۶). منظورشان اعتماد اجتماعی و اعتماد سیاسی است. «این انقلاب خاموش خبر خوبی برای جامعه ایران نیست؛ چراکه در نتیجه آن این جامعه ظرفیت‌های بزرگی را از دست داده است؛ ادامه این مسیر ادامه حیات جامعه را به‌مثابه جامعه مختل کرده و امکان کارکرد آن به‌مثابه یک ملت-دولت را روزه‌روز بیشتر تحت‌الشعاع قرار می‌دهد» (همان). این مهم‌ترین هشداری است که در این کتاب نهفته است. خوانندگان متخصص‌تر در روش‌شناسی علوم اجتماعی می‌توانند نقدهایی بر برخی داده‌های کتاب وارد یا درباره برخی استنتاج‌ها چون‌وچرا کنند، اما روایتی که نویسندگان از جامعه ایرانی ارائه می‌دهند تا اندازه بسیار زیادی قانع‌کننده است و انتهاب‌های جامعه ایران امروز نشان می‌دهد حداقل در توصیف و تبیین واقعیت، با کتابی جدی و به اندازه کافی مستدل مواجهیم.

چاپ اول کتاب «چه شد؟ داستان افول اجتماع در ایران» را نشر اگر در ۲۷۲ صفحه در قطع رقعی و جلد شومیز در سال ۱۴۰۱ با قیمت ۱۹۰ هزار تومان منتشر کرده است.

